

ظهور و سقوط اتحاد شوروی

ماتیوز، جان، ۱۹۳۷ - **Matthews, John R.**

ظهور و سقوط اتحاد شوروی / جان آر. ماتیوز؛ ترجمه فرید جواهرکلام. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.

ISBN 978-964-311-451-0 ص: ۱۴۰ عکس.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The rise and fall of the Soviet Union عنوان اصلی:

واژه نامه.

کتابنامه: ص. ۱۲۹ - ۱۳۴.

نمایه.

۱. روسیه شوروی - تاریخ. الف. جواهرکلام، فرید، ۱۳۰۴ - مترجم.

ب. عنوان.

۹۴۷/۰۸۴

DK ۲۶۶ / م ۲

۸۲-۵۴۹۹م

کتابخانه ملی ایران

ظهور و سقوط اتحاد شوروی

جان آر. ماتیوز
ترجمہ فرید جواہر کلام



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Rise and Fall of the Soviet Union

John R. Matthews

Lucent Books, 2000



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰۸۶۴۰۶۶

* * *

جان آر. ماتیوز

ظهور و سقوط اتحاد شوروی

ترجمه فرید جواهرکلام

چاپ هفتم

۷۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰-۴۵۱-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 451 - 0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۴۰۰۰ تومان

فهرست

۶	رویدادهای مهم در تاریخ اتحاد شوروی
۹	پیشگفتار: در آستانه انقلاب
۱۵	۱. انقلاب ۱۹۱۷
۲۹	۲. دوران لنین: ۱۹۱۷-۱۹۲۴
۴۵	۳. دوران استالین: ۱۹۲۴-۱۹۵۳
۶۵	۴. دوران خروشچف: ۱۹۵۳-۱۹۶۴
۸۱	۵. دوران برژنف: ۱۹۶۴-۱۹۸۲
۹۷	۶. دوران گورباچف: ۱۹۸۵-۱۹۹۱
۱۱۳	پسگفتار: پس از فروپاشی
۱۲۱	یادداشت‌ها
۱۲۵	واژه‌نامه
۱۲۷	منابع بیش‌تر برای مطالعه
۱۲۹	آثار مورد استفاده
۱۳۳	سایر منابع
۱۳۵	نمایه

رویدادهای مهم در تاریخ اتحاد شوروی

۱۹۴۵	۱۹۳۴	۱۹۲۲	۱۹۲۱	۱۹۰۵
<p>در ماه فوریه، استالین در شهر یالتا با وینستون چرچیل و فرانکلین روزولت ملاقات می‌کند تا استراتژی بعد از جنگ را طرح‌ریزی کنند.</p>	<p>در ماه دسامبر سرگیری کیروف در لنینگراد به قتل می‌رسد.</p>	<p>در ماه دسامبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا اتحاد شوروی رسماً تشکیل می‌شود.</p>	<p>قحطی منطقه ولگا را فرا می‌گیرد.</p>	<p>۲۲ ژانویه، «یکشنبه خونین» نشانه آغاز انقلاب سال ۱۹۰۵، که پیش‌درآمدی بود بر انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه.</p>

۱۹۵۰ ۱۹۴۰ ۱۹۳۰ ۱۹۲۰ ۱۹۱۰ ۱۹۰۰

	۱۹۲۹			۱۹۱۷
<p>۱۹۴۱</p> <p>در ماه ژوئن آلمان به اتحاد جماهیر شوروی تجاوز می‌کند، شوروی به هواداری از متفقین وارد جنگ می‌شود.</p>	<p>استالین کلیساها را می‌بندد و تعلیمات مذهبی را قدغن می‌کند؛ مالکیت اشتراکی اجباری آغاز می‌شود.</p>	<p>۱۹۲۴</p> <p>در ماه ژانویه لنین می‌میرد و ژوزف استالین قدرت را به دست می‌گیرد.</p>	<p>طبق تقویم قدیمی در فوریه ۱۹۱۷ و طبق تقویم جدید در مارس همان سال، زنان پتروگراد به علت کمبود نان شورش می‌کنند، کارگران دست به اعتصاب می‌زنند، دولت موقت تشکیل می‌شود و نیکلای دوم استعفا می‌کند.</p>	<p>۱۹۱۸</p> <p>در ماه مارس پیمان برست لیتوفسک (Brest Litovsk) امضا می‌شود و در نتیجه، روسیه از شرکت در جنگ جهانی اول کناره‌گیری می‌کند؛ در ماه آوریل جنگ داخلی در می‌گیرد؛ نیکلای و خانواده و خدمتکارانش همگی به قتل می‌رسند.</p>

<p>۱۹۸۶ در ماه اکتبر نشست سران با حضور گورباچف و رونالد ریگان در شهر ریکیاویک ایسلند برگزار می‌شود.</p>	<p>۱۹۷۲ مذاکرات مربوط به محدودیت سلاح‌های استراتژیک (سالت) منجر به عقد پیمان کاهش سلاح‌ها در ماه مه می‌گردد.</p>	<p>۱۹۶۴ در ۱۵ اکتبر خروشچف از قدرت برکنار می‌شود؛ لئونید برژنف دبیر اول می‌گردد.</p>	<p>۱۹۵۳ در یکم ماه مارس استالین می‌میرد، نیکیتا خروشچف به عنوان دبیر اول حزب (که سابقاً دبیرکل خوانده می‌شد) برگزیده می‌شود.</p>
<p>۱۹۹۰ بوریس یلتسین در ماه مه به عنوان رئیس جمهور روسیه برگزیده می‌شود.</p>			

۲۰۰۰	۱۹۹۰	۱۹۸۰	۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۵۰
<p>۱۹۹۱ در ماه ژوئیه گورباچف و جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، پیمان کاهش سلاح‌های استراتژیک (استارت) را امضا می‌کنند؛ در ماه اوت طی کودتایی نافرجام گورباچف در خانه ییلاقی‌اش بازداشت می‌شود؛ در ماه دسامبر گورباچف از سمت ریاست جمهوری شوروی استعفا می‌کند؛ اتحاد جماهیر شوروی رسماً فرو می‌پاشد.</p>	<p>۱۹۷۹ در ماه ژوئن پیمان سالت دو به امضا می‌رسد، ولی آمریکا آن را تأیید نمی‌کند.</p>	<p>۱۹۶۸ در ماه اوت شوروی به خاک چکسلواکی تجاوز می‌کند.</p>	<p>۱۹۵۶ «سخنرانی سِزِی» خود را ایراد می‌کند و در ماه فوریه استالین زدایی آغاز می‌شود.</p>	<p>۱۹۵۷ شوروی در ۴ اکتبر نخستین قمر مصنوعی به نام اسپوتنیک یک را به فضا پرتاب می‌کند.</p>	

در آستانه انقلاب

هنگامی که در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آغاز شد، هیچ کس — حتی آتشین ترین هواداران انقلاب — نمی توانست حاصل کار را به درستی پیش بینی کند. پیش از پایان یافتن آن سال سرنوشت ساز، تزار نیکلای دوم، که فرمانروای موروئی روسیه به شمار می رفت، بازداشت شد. سال بعد، در خلال جنگ داخلی که مشخص می کرد آیا این حکومت نوپنید سوسیالیستی به بقای خود ادامه خواهد داد یا خیر، نیکلای و اعضای خانواده اش — تزارینا [ملکه] الکساندرا، پسر و چهار

دخترش به همراه تمام خدمتگزارانشان — بی رحمانه به قتل رسیدند. حکومت تازه، که رهبران آن خود را کمونیست می خواندند، طی دورانی طولانی — ۷۴ سال — رشته ای از فجایع به بار آورد که کشور روسیه هنوز هم نتوانسته است از آن ها بهبود حاصل کند.



پیش درآمدی بر یک قیام

نطفه انقلاب روسیه در قرن نوزدهم بسته شد، و آن دوران شورش های دهقانان بود که رادیکال های خواهان انقلاب آن ها را تحریک می کردند. حکومت امپراتوری در پاسخ به این ناآرامی ها، کوشش هایی در مسیر ایجاد

تزار نیکلای دوم به همراه سه تن از دخترانش در بازداشت، پس از کناره گیری از سلطنت.

اصلاحات به عمل آورد، ولی این کوشش‌ها بیش‌تر بر روی کاغذ جلوه داشت تا در عرصه عمل. مثلاً نظام سرف‌داری، که باقیمانده فئودالیسم بود و در حقیقت میلیون‌ها نفر از دهقانان را عملاً به شکل برده در می‌آورد، در سال ۱۸۶۱ ملغی شد، ولی با این آزادی که نصیب آن‌ها گردید، هزینه‌های ناخواسته‌ای بر این سرف‌های سابق تحمیل شد. اکنون آن‌ها ملزم بودند زمین‌هایی را که بر رویشان کار می‌کردند بخرند، و حکومت به آن‌ها دستور می‌داد بهای زمین‌ها را در مدت ۴۹ سال به اربابان سابق خود بپردازند.

جان برگامینی، زندگینامه‌نویس دودمان رومانف، یعنی خاندان نیکلای، می‌نویسد:

پیشگامان انقلاب

طغیان‌های کارگران کارخانه‌ها و دهقانان در کنار ناآرامی اجتماعی که بر اثر صنعتی شدن کشور و اصلاحات کشاورزی پس از آزادی سرف‌ها در ۱۸۶۱ پدید آمده بود، همگی عوامل مهمی در بروز انقلاب به شمار می‌آمدند. هیلن کارر دانکوس، کارشناس علوم سیاسی در دانشگاه پاریس، در کتاب خود به نام لنین: انقلاب و قدرت وضع دهقانان را در سال‌های منتهی به انقلاب چنین توصیف می‌کند:

مشکل بزرگ امپراتوری روسیه در پایان قرن، زمین بود. هشتاد درصد جمعیت کشور را دهقانان تشکیل می‌دادند [کل جمعیت در ۱۹۱۳ حدود ۱۵۹ میلیون نفر بود] و زمینی که روی آن می‌زیستند محصول کافی تولید نمی‌کرد تا غذای آن‌ها را تأمین کند. در ۱۸۶۱ قانون اصلاحات ارضی، نظام سرف‌داری را منسوخ کرد و به دهقانان این حق را داد که برای خود زمین بخرند. بسیاری از آن‌ها به علت تنگدستی، نتوانستند از این موقعیت استفاده کنند، از حق خود صرف‌نظر کردند، در حالی که دیگر دهقانان بار سنگین و همیشگی این بدهی را بر دوش گرفتند.

روستاهای کشور پر بود از دهقانان بی‌زمین، آنانی که قطعه زمین‌های کوچکی را مالک بودند، دهقانان نسبتاً مرفه و بالاخره مالکان بزرگ. اصلاحات آن‌ها را ملزم می‌داشت کشاورزی اشتراکی و مشاع داشته باشند [در حقیقت لغو نظام سرف‌داری را به تعویق می‌انداخت]... اجرای این اصل به علت آن بود که حکومت استبدادی می‌پنداشت این امر عاملی خواهد بود برای استحکام و ثبات وضع روستاها، [این روند اشتراکی] باعث فلج شدن حرکت فعال‌ترین دهقانان گردید و، در نتیجه، پیشرفت کشاورزی را متوقف کرد.



ناآرامی و شورش دهقانان منجر به دو انقلاب گردید که دومی در برانداختن رژیم سلطنتی موفق بود.

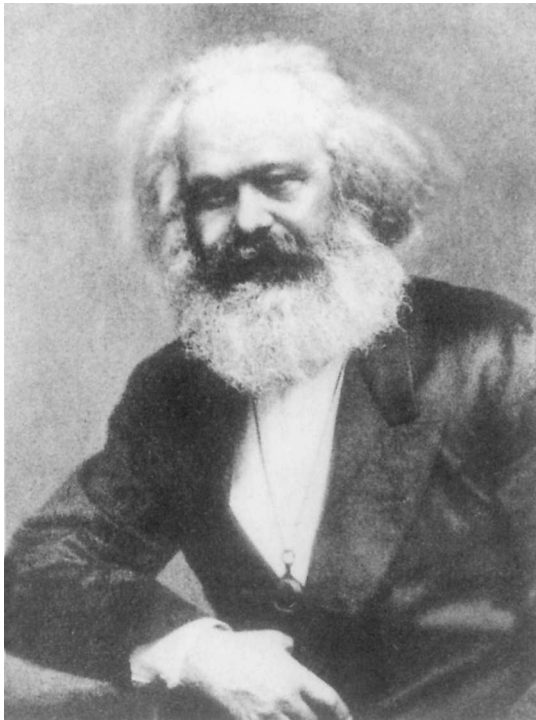
«جمعی از سرف‌های سابق با شنیدن این شرط که باید بارگرانِ پرداخت ۴۹ ساله را بردوش خود حمل کنند، با صدای بلند خنده سردادند.»^(۱) طغیان‌های دوره‌ای دهقانان پس از آزادی سرف‌ها، همراه با جنبش روزافزونِ نخبگان تحصیل کرده که می‌کوشیدند به نوعی در حکومت ملی نقش داشته باشند، جوّی خروشان و متزلزل ایجاد کرد که در اوایل قرن بعد منجر به دو انقلاب گردید. دومین آن‌ها توانست با موفقیت تاج و تخت سلطنتی را براندازد.

به همراه ناآرامی دهقانان و پیوستن نخبگان و روشنفکران به رادیکال‌ها، پدیده بسیار مهم دیگری در حال شکل‌گیری بود: انقلاب صنعتی با تأخیر به روسیه رسیده بود. ولی با وجود پروژه‌های غول‌آسایی مانند احداث راه‌آهن سراسری سیبری، چنین سرزمین وسیع و عقب‌افتاده‌ای نمی‌توانست ظرف مدت کوتاهی خود را در زمره کشورهای صنعتی واقعی درآورد؛ در نتیجه، ورود صنعت، آثار مستقیم اندکی بر روی توده وسیع مردم برجا گذاشته بود. با تمام این احوال، تعداد اندک ولی روزافزون کارگران صنعتی، نخبگان رادیکال را به چالش فراخواند.

به نوشته جوئل کارمایکل، تاریخ‌نگار، «رادیکال‌ها توجه خود را بر روی طبقه کارگر صنعتی، به عنوان تنها مسیر تحول جامعه متمرکز کردند.»^(۲)

ورود روسیه به عرصه انقلاب صنعتی، نتیجه ابتکار کارفرمایان و سرمایه گذاران داخلی نبود، بلکه دولت وقت از کشورهای خارج عده‌ای شرکای مالی را دعوت کرد تا با کمک آن‌ها نوعی امپراتوری صنعتی بنیان نهد که هزینه آن را، دست کم تا میزانی، از راه بستن مالیات بر تولیدات کشاورزی تأمین کند. بدین ترتیب دست به برپایی کارگاه‌ها و کارخانه‌های بزرگ صنعتی زد، به این امید که روسیه را یکباره به درون دنیای نو پرتاب کنند.

این هجوم شتابزده به سوی صنعتی شدن، تغییراتی در جامعه پدید آورد که به سود اندیشه‌های نخبگان رادیکال در راه رسیدن به انقلاب بود. این گروه‌های انقلابی را روشنفکران تحصیل کرده و آن دسته از اعضای طبقات نخبه جامعه که شیفته اندیشه‌های سوسیالیستی شایع در سراسر اروپا بودند، رهبری می‌کردند. پرنفوذترین اندیشه‌ها را در زمینه سوسیالیسم، کارل مارکس، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم (۱۸۱۸-۱۸۸۳) طرح ریزی کرده بود.



سوسیالیسم: تجربه‌ای رادیکال

کارل مارکس بر این باور بود که تکامل جوامع متمدن در درجه اول بر اثر عوامل اقتصادی صورت می‌گیرد. وی چنین می‌اندیشید که این تکامل از مراحل اجتناب‌ناپذیر می‌گذرد؛ پیش از آن که سوسیالیسم برقرار شود، مرحله نظام سرمایه‌داری باید پدید آید. تعریفی که وی از نظام سرمایه‌داری به دست می‌داد چنین بود: ابزارهای تولید (کارخانه‌ها، خطوط راه آهن، بازارهای فروش و غیره) در دست تعداد اندکی «سرمایه‌دار» است که از دسترنج کارگران بهره می‌گیرند. بدین ترتیب سرانجام مُشتی

کارل مارکس بر این باور بود که در روسیه نظام سوسیالیستی برقرار خواهد شد.

سرمایه‌دار غنی، صاحب تمام سرمایه‌های کشور می‌شوند، و از کارگران در برابر مزد کم‌تر، هر چه بیش‌تر کار طلب می‌کنند. این فرایند منجر می‌شود به ناآرامی و شورش‌های گسترده در میان کارگران، که نظام سرمایه‌داری و نیز حکومتی را که از آن نظام پشتیبانی می‌کند سرنگون خواهد کرد. مرحله‌نهایی، پیدایش نظام کمونیستی است که در آن خود کارگران از راه تشریک مساعی در درون جامعه اشتراکی خویش، حکومت را به دست می‌گیرند و بدین ترتیب دیگر دولتی در کار نخواهد بود.

فلسفه مارکس در خلال سال‌های بعدی قرن نوزدهم در سراسر اروپا به ویژه در روسیه، جایی که بر اثر فقر، ناآرامی در میان مردم بیش‌تر می‌شد و سرکوب حکومت نیز شدت می‌یافت، مورد بحث قرار گرفت. این ناآرامی در سال ۱۹۰۵ به انقلاب تبدیل شد.

انقلاب ۱۹۰۵

در سال ۱۹۰۵ انقلابی به وقوع پیوست که در حقیقت تمرین نهایی انقلاب ۱۹۱۷ بود. منظور این است که انقلاب ۱۹۰۵ به موفقیت نرسید. در محیطی که ناآرامی روزافزون بود، تزار دست به تمهیداتی برای سرکوب زد، از جمله محدود کردن فعالیت مطبوعات و اجتماعات مردمی، که این خود به رادیکال‌ها نیرو بخشید.

در تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵، روزی که به زودی به یکشنبه خونین شهرت یافت، سربازان به سوی مردم بی‌دفاع که در سن پترزبورگ، پایتخت روسیه، صلح‌جویانه دست به تظاهرات زده و خواهان اصلاحات بودند، آتش گشودند. این یکشنبه خونین باعث بروز تظاهرات و طغیان‌های بیش‌تری گردید. تزار نیکلای، که نگران و هراسان شده بود، ناگزیر به برقراری اصلاحات محدودی تن در داد. وی دست به تشکیل مجلسی انتخابی به نام «دوما» زد، مجلسی که در وضع قوانین و قدرت دولت سهیم باشد. این حرکت باعث تضعیف امید رادیکال‌ها شد، رادیکال‌هایی که خواهان اصلاحات نبودند، بلکه می‌خواستند اصولاً نظام حکومت تزاری را از میان بردارند و به جای آن، حکومت سوسیالیستی برقرار کنند.

بدبختانه، نیکلای نه سهیم کردن دوما را در قدرت خویش می‌پسندید و نه قانونگذاری آن را. بنابراین، نخستین جلسه دوما را در سال ۱۹۰۶، دومین جلسه را در ۱۹۰۷ و سومی را در ۱۹۱۲ منحل کرد. تزار، که به این ترتیب در بن‌بستی سیاسی قرار گرفته بود، حکومت خودکامه خویش را از سر گرفت. خصوصت عامه مردم، که هم در مجلس دوما و هم در

فعالیت گروه‌های اصلاح طلب جلوه‌گر می‌شد، در طی دوره طغیان سال ۱۹۰۵ تا آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، به جوش آمد و روزه روز افزون‌تر شد.

جنگ جهانی اول

در سال ۱۹۱۴ روسیه به هواخواهی از فرانسه و انگلستان و در مخالفت با تجاوز آلمان و اتریش و مجارستان به منطقه بالکان، در جنگ جهانی اول شرکت کرد. در آغاز چنین به نظر می‌رسید که مردم روسیه از شرکت کشورشان در جنگ طرفداری می‌کنند، ولی بعدها هیجانی که بر اثر پیروزی‌های اولیه پدید آمده بود از میان رفت. آن‌گونه که دانیل دیلر در اثر ممتاز و مختصر خود در زمینه تاریخ اتحاد شوروی نگاشته است، «یک سلسله شکست‌های فاجعه‌آمیز که در جبهه آلمان نصیب روس‌ها شد، روحیه آن‌ها را درهم شکست و در نتیجه، باعث بروز تلفات بسیار سنگین در میان روس‌ها شد.»^(۳)

سربازگیری برای ارتش روسیه بیش‌تر از میان طبقه دهقانان صورت می‌گرفت. در نتیجه، تعداد کارگران کشاورزی تقلیل یافت، و این تقلیل در آن نظام کشاورزی کهنه و عقب‌افتاده، باعث کمبود غذا شد. چنین کمبودی بیش‌تر بر ساکنان شهرها لطمه وارد کرد، زیرا از تولیدات کشاورزی برای تغذیه ارتشیان در جبهه استفاده می‌شد. در فوریه سال ۱۹۱۷ در پایتخت، که دیگر پتروگراد نامیده می‌شد، شورش‌های نان برپا شد، که آن نیز خود باعث بروز طغیان‌ها و تظاهراتی علیه جنگ گردید.

در نظر نیکلای، ادامه جنگ برای بقای روسیه نقش اساسی داشت، و او وقت زیادی را برای بازدید از ارتشیان در جبهه جنگ صرف می‌کرد. وزیرانش، که در پایتخت مانده بودند، در غیبت او به پیام‌ها و ندا‌های فوری و فوتی که از کوچه و بازار به گوش می‌رسید توجهی نمی‌کردند و در عوض سرگرم مسائل و دوز و کلک‌های دربار بودند. در نتیجه این جریان‌ها، هیچ‌کس در دستگاه حکومتی آمادگی نداشت تا به حل و فصل آشوب‌های روزافزونی که بر اثر کمبود غذا پیش آمده بود بپردازد. ناآرامی‌ها به ویژه شورش‌های نان، به سان علامتی برای فراخوانی نیروهای انقلابی به کار رفت، نیروهایی که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ به شیوه زیرزمینی، خود را آماده بهره‌برداری از چنین موقعیتی می‌کردند.

انقلاب ۱۹۱۷

نخستین ضربات انقلاب ۱۹۱۷ در ماه فوریه در شهر پتروگراد احساس شد. این در سومین سال جنگ جهانی اول بود. غذا چنان کمیاب شده بود که حتی مردمان مطیع قانون در کوچه و خیابان‌ها دست به شورش زدند. این شورش‌ها خود باعث بروز اعتراض‌های دیگری گردید، از جمله تظاهرات انبوه و اعتصاب‌های کارگران کارخانه‌ها که بر اثر فشار جنگ دیگر رمقی در تنشان باقی نمانده بود.

شورش‌های نان

نیکلای و وزیرانش در مجموع، شورش‌های نان و دیگر اعتصاب‌ها را، که می‌شد حل و فصلشان کرد، عیناً مانند اعتصاب‌های دیگر در گذشته، نادیده گرفتند. آن‌ها اشتباه می‌کردند. برخلاف انتظار، این شورش‌ها نه تنها فروکش نکرد، بلکه روز به روز بر شدتشان افزوده شد. جانانان ساندرز، یکی از مورخان انقلاب، حالات مردم را در آن دوران چنین توصیف می‌کند: «آنان که بر اثر بی‌عدالتی به جان آمده بودند، از نکوهش و اعتراض بیمی نداشتند. پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آن‌ها نوشته شده بود: **مرگ بر سلطنت**»^(۴)

سپاهیانی که مأمور سرکوب شورشیان بودند نسبت به تزار وفاداری داشتند؛ هنگامی که اعتراض به رژیم سلطنتی شدت یافت، پاره‌ای از این واحدهای نظامی به دستور فرماندهانشان به سوی مردم آتش گشودند. ولی بسیاری از سربازان که از آتش گشودن به سوی مردم خودشان اکراه داشتند به سادگی این فرمان را نادیده گرفتند. پاره‌ای دیگر که از چنین فرمانی سرپیچی کرده بودند به خیل تظاهرکنندگان پیوستند.

تاریخ‌نویسی به نام ویلیام هنری چمبرلین در توصیف این که چگونه گروهی از قزاقان، سواره‌نظام نخبه جنوب روسیه، در زمینه حمله به مردم برتردید خود فائق آمدند چنین می‌نویسد: «یک جوخه قزاق سواره در میان هلهله بلند و فریاد شادی مردمی که در ناحیه



به هنگام شورش های نان، دو نفر از سربازان که از فرمان فرماندهانشان مبنی بر به کار بردن سلاح علیه مردم سرپیچی کرده بودند به خیل تظاهرکنندگان پیوستند.

نیوسکی^۱ دست به شورش زده بودند، از معرکه دور شدند و شورشیان را بدون کمترین آزار به حال خود رها کردند.»^(۵) نخستین سرپیچی های نظامیان در این زمینه باعث تشویق تظاهرکنندگان گردید و عرصه شورش ها را نیز گسترش داد. در خلال این احوال، اعتصابی عمومی باعث شد که ناآرامی های مردم به مراحل بحرانی برسد. چنین جوی که به شدت آماده شعله کشیدن بود برای بسیاری از رادیکال ها که «فعالیت زیرزمینی داشتند» موقعیت مقاومت ناپذیری ایجاد کرد که پس از انقلاب ناکام سال ۱۹۰۵، دیگر از ممنوعیت های پلیس مخفی تزار نهراسند.

برآمدن نهضت انقلابی زیرزمینی

انقلابیون ۱۹۰۵ نه فرار کرده بودند و نه شکست را پذیرفته بودند، بلکه اوقات خود را در تبعید در انتظار موقعیتی مناسب در آینده که دوباره از جا برخیزند، به سر می آوردند. اکنون این موقعیت فراهم شده بود. مقاومت ها همسان و یکنواخت نبود، ولی رهبران رادیکال مایل بودند با استفاده از موج شورش مردم حکومت را سرنگون کنند. آن ها می توانستند بعداً جریان رهبری را بهتر شکل دهند. انقلابیونی که بیش تر رادیکال بودند به نیکلای

1. Nevsky

پیشنهاد کردند که جنگ را پایان دهد. حتی ژنرال‌های تزار اندک اندک اعتماد خود را از دست می‌دادند.

نیکلای به نظر ژنرال‌ها، که گفته بودند ادامه حکومتش امکان‌پذیر نیست، توجه نشان داد و در تاریخ ۲ مارس ۱۹۱۷ اظهار داشت حاضر است از سلطنت کناره‌گیری کند.

عموم تاریخ‌نگاران برآنند که تزار آدم بی‌عرضه‌ای بود. مسلماً وی با مردم خود تماسی نداشت. از سوی دیگر، مخالف تقسیم قدرت خود با مجلس دوما بود، ولی سرانجام با این کارها رو در روی کشور خود ایستاد. ریچارد پاپیس تاریخ‌نگار در کتاب انقلاب روسیه چنین می‌نگارد: «اگر هدف اصلی نیکلای نگه داشتن تاج و تخت خود بود، لازم می‌آمد که بی‌درنگ با آلمان صلح کند و از نیروهای ارتشی جبهه جنگ برای سرکوب شورش در پتروگراد و مسکو استفاده کند. ولی او به جای این کار، برای نجات جبهه جنگ تاج و تخت خود را از دست داد.»^(۶) با از میان رفتن رژیم سلطنتی، لازم می‌آمد هر چه زودتر حکومت تازه‌ای مسئولیت‌ها را برعهده گیرد. پایان سلطنت، خلأ رهبری ایجاد کرد. در نتیجه، بازیگران اصلی گروه‌های گوناگون برای پرکردن این خلأ به سرعت به پیش شتافتند. نه تنها انقلابیون رادیکال، بلکه حتی حزب طرفدار لیبرال دموکراسی، که هواداران آن راکادت‌ها می‌نامیدند، و نیز باقیمانده سلطنت‌طلبان شتابان وارد میدان شدند.

دولت موقت

در خلال شورش‌های گذشته روسیه، شوراهایی منطقه‌ای^۱ شکل گرفته بودند تا به اداره امور به شکل محلی بپردازند و نماینده ابتدایی کارگران و دهقانان باشند. رهبران شورش‌ها و اعتصاب‌هایی که انقلاب را به وجود آورد از همین شوراهای برخاستند.

پاره‌ای از اعضای مجلس دوما، که تزار پیش از استعفای خویش آن را منحل کرده بود، گردهم آمدند و کمیته اجرایی موقتی به وجود آوردند تا مقدمات دولتی موقت برای جایگزینی رژیم سلطنتی را فراهم کنند. کمیته‌ای از شورای نمایندگان کارگران و سربازان به این افراد ملحق شد — کمیته‌ای که در انقلاب ۱۹۰۵ فعال بود، ولی پس از شکست آن انقلاب، به حالت خفته درآمده بود، و اکنون ناگهان جوانی خود را از سر می‌گرفت. اعضای کمیته در زمینه همکاری با حکومت جدید انشعاب پیدا کردند. رادیکال‌های سوسیالیست از همکاری با دولت موقت اکراه داشتند،

راسپوتین

یکی از شخصیت‌های مشهور دربار نیکلای دوم، مرد نامتعارف و مجنون‌نوی بود به نام راسپوتین، که در خلال مدتی که تزارینا الکساندرا، همسر نیکلای دوم بر امور حکومت نظارت می‌کرد، مشاور پرنفوذ ملکه به شمار می‌آمد، و این در زمان غیبت تزار بود که با سربازانش در جبهه به سر می‌برد. گروهی از نجبای روسیه که بیم داشتند با چنین وضعی مصیبت و گرفتاری بزرگی پیش آید، تصمیم به قتل راسپوتین گرفتند.

رابرت مسی زندگی‌نامه‌نویس، جریان این قتل ناشیانه را در کتاب نیکلای و الکساندرا بدین سان بیان می‌کند:

شاهزاده یوسوف، که با قربانی خود، راسپوتین، در سرداب تنها بود، با حالی عصبی به وی کیک‌های زهرآلود تعارف کرد. راسپوتین امتناع ورزید، اما بعد تغییر عقیده داد و دو عدد از آن‌ها را با شتاب بلعید. یوسوف به او خیره شد، انتظار داشت که راسپوتین با درد و رنج از پادراید، اما هیچ اتفاقی نیفتاد. پس از آن راسپوتین شراب خواست، شرابی که آن هم مسموم بود. دو گیلاس سر کشید، باز هم اثری نکرد، یوسوف با نومی‌دی شتابان به طبقه بالا رفت تا از دوستان

توطئه‌گرش بپرسد چه باید کرد... او تمام قدرتش را جمع کرد و داوطلب شد تا به زیرزمین بازگردد و با کشتن راسپوتین کار را تمام کند. یوسوف در حالی که تپانچه‌ای را در پشت خود پنهان کرده بود از پله‌ها پایین آمد و مشاهده کرد که راسپوتین نشسته، و به سختی نفس می‌کشد، و در عین حال باز هم شراب می‌خواهد... راسپوتین با چشمان درخشان به شاهزاده خیره شد و یوسوف به طرف وی شلیک کرد... راسپوتین فریادی کشید و به پشت روی پوست خرسی سفید افتاد.

لحظه‌ای بعد... چهره راسپوتین منقبض شد، پلک چپش به لرزش افتاد... به دهانش کف آمد. ناگهان از جا جست، گلولی قاتلش را گرفت و یکی از سردوشی‌های او را از جا کند. [پس از آن



راسپوتین، شخصیت مرموز روس و نظر کرده دربار، خانواده خود را ترک گفت و خویشتن را وقف مذهب کرد.

راسپوتین از خانه گریخت و مکرراً مورد اصابت گلوله قرار گرفت. [سرانجام هنگامی که بر روی برف افتاد و آن را با خون خود قرمز کرد، جسدش را در پارچه‌ای آبی پیچیدند و دور آن طنابی بستند، سوراخی در رود یخ بسته نوا ایجاد کردند، و با فشار جسد را به درون آن فرو کردند. سه روز بعد، هنگامی که جسد یافت شد، ریه‌های راسپوتین مملو از آب بود. گرگوری راسپوتین، که تمام رگ‌هایش مملو از زهر بود و بدنش بر اثر شلیک گلوله‌های فراوان سوراخ سوراخ شده بود، به علت خفگی جان باخته بود.



زیرا به باور آن‌ها، چنین کاری حمایت از دولتی بود که چندان بهتر از رژیم سلطنتی نمی‌بود. فعال‌ترین رادیکال‌ها بلشویک‌ها بودند، گروهی که از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بریده و منشعب شده بودند، زیرا آن‌ها بر این باور بودند که حزب یاد شده به اندازه کافی رادیکال نیست. سوسیالیست‌های غیربلشویک از یک عضو مهم دولت جدید پشتیبانی کردند: الکساندر کِرنسکی، سوسیالیستی میانه‌رو که سابقاً عضو مجلس دوما بود. وی سمت وزارت دادگستری را پذیرفت. نخستین رهبر دولت موقت شاهزاده گ. ا. لُوف بود.

ولی رهبر واقعی دولت موقت کرنسکی بود، نه لُوف. کرنسکی در جوانی بدون آن‌که ایدئولوژی

معینی اختیار کرده باشد، به «حزب سوسیالیست‌های انقلابی» رادیکال پیوسته بود. در روزهای آغازین انقلاب، این حزب دقیقاً به اندازه بلشویک‌ها مهم تلقی می‌شد، و کرنسکی خود را پلی میان رادیکال‌ها و میانه‌روها می‌دانست. ولی هیچ رهبر انقلابی‌ای نمی‌توانست چنین موقعیتی را حفظ کند، و به راستی رادیکال‌ها و میانه‌روها، با وجود داشتن هدف مشترک برانداختن رژیم سلطنتی، از همان آغاز به خون یکدیگر تشنه بودند.

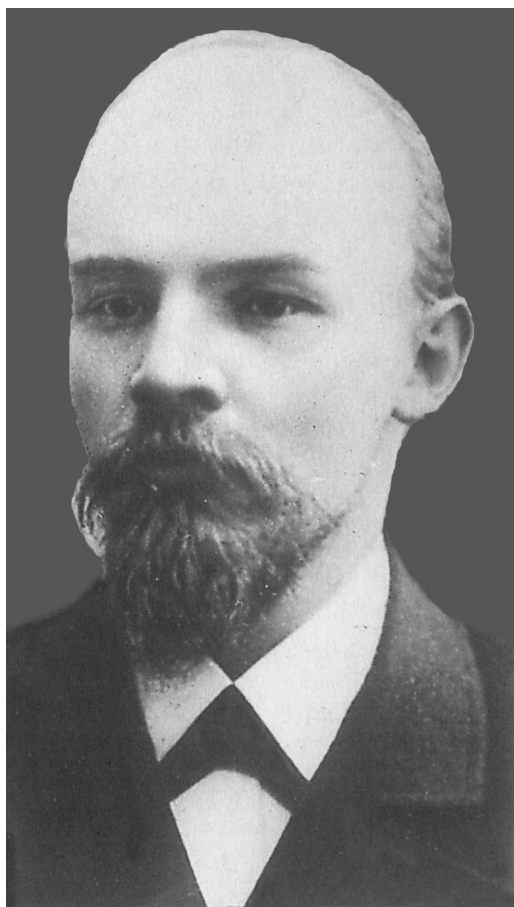
تاریخ‌نگاران کرنسکی را چندان لایق رهبری ندانسته‌اند، ولی ریچارد پایپس تاریخ‌نگار، محبوبیت اولیه او را نتیجه سخنرانی‌های پراحساس وی می‌داند، سخنرانی‌هایی که می‌توانست جمعیتی را برانگیزد. پایپس یکی از سخنرانی‌های کرنسکی را که برای شورای نمایندگان کارگران و سربازان ایراد کرده بود آن هم در زمانی که خواهان پست وزارت دادگستری در دولت موقت بود، بدین سان بیان می‌کند: «او قول شرف داد که به عنوان وزیر هرگز به آرمان‌های دموکراتیک خیانت نکند. با همان شیوه رقت‌انگیز و احساساتی‌اش فریاد زد من نمی‌توانم بدون مردم زندگی کنم. اگر لحظه‌ای در باره من شک کردید، بیایید و مرا بکشید!» پس از بیان این کلمات، در آستانه غش و ضعف افتاد. کارش نمایشی بیش نبود، ولی مؤثر افتاد.^(۷)

از همان آغاز، مداخله شوراها از طریق کمیته اجراییشان، که ایسپولکم^۱ خوانده می‌شد، در راه فعالیت دولت موقت مانع ایجاد کرد. هر چند شوراها ظاهراً کاری به فعالیت‌های حکومت مرکزی نداشتند، به عنوان مراقب و جاسوس «غیررسمی»، هم اختلالاتی در کارهای حکومت به وجود می‌آوردند و هم کارشکنی می‌کردند.

مثلاً در ماه مارس، بنا به اصرار ایسپولکم حکومت جدید فرمانی صادر کرد به نام «فرمان شماره یک». این فرمان، که اولین فرمان دولت بود، ارتش را دموکراتیزه می‌کرد و اجازه می‌داد که در آنجا انتخاباتی صورت گیرد و نمایندگان به شورای نمایندگان کارگران و سربازان بفرستند. از طرف دیگر، بسیاری از سلسله مراتب ارتش را ملغی می‌کرد. همچنین، در همین ماه مارس اعتصاب‌ها پایان یافت و آنان که در دوران حکومت تزار بازداشت شده بودند بخشیده شدند. اکنون رهبران انقلابی‌ای که از کشور گریخته بودند می‌توانستند بازگردند.

بازگشت یک تبعیدی

در میان رادیکال‌های تبعیدی‌ای که بار دیگر بر صحنه انقلاب ظاهر شدند یکی هم ولادیمیر



لنین، کمونیست روس و رهبر بلشویک‌ها

ایلچ اولیانوف بود که به لنین شهرت داشت، و هنگام شروع انقلاب در سوئیس بود. لنین، که مدتی طولانی رهبر پرسر و صدا و برجسته سوسیالیست‌ها بود، در سوم آوریل به پتروگراد وارد شد.

لنین، استراتژیست و نظریه پرداز انقلابی هوشمند، در تثبیت مجدد قدرت خود میان هسته اصلی رادیکال‌ها، جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، وقت را تلف نکرد. او پس از بازگشت، به زودی برای گروهی از رهبران بلشویک به سخنرانی پرداخت و طی آن نقشه خود را برای پیروزی انقلاب چندین بار تکرار کرد. این سخنرانی به نام «تزه‌های آوریل» شناخته شد.

«تزه‌های آوریل» یا مانیفست لنین

تزه‌های آوریل، خلاصه نقشه لنین برای به دست آوردن کنترل انقلاب و به قدرت رساندن بلشویک‌ها بود. او می‌دانست که چنین هدف‌هایی تحت حکومت دولت موقت که در آن زمان بر سر کار بود، به دست نخواهد آمد. انتظار نمی‌رفت چنین دستگامی که در رأس آن یک نجیب زاده، شاهزاده لئوف، و سیاستمداری روس از طبقه متوسط، یعنی کرنسکی، قرار داشتند، برنامه‌های بلشویک‌های رادیکال را پیش برد یا در واقع اجازه دهد خود لنین نفوذ زیادی کسب کند.

بنابراین، لنین به جای پشتیبانی از حکومت موقت و، در نتیجه، تضمین بقای آن، از

بلشویک‌ها درخواست کرد که از پشتیبانی حکومت دست بردارند. وی امیدوار بود چنین حرکتی باعث شکست دولت لُوف - کرنسکی گردد و، در نتیجه، موقعیتی برای بلشویک‌ها فراهم آید تا جانشین آن‌ها شوند.

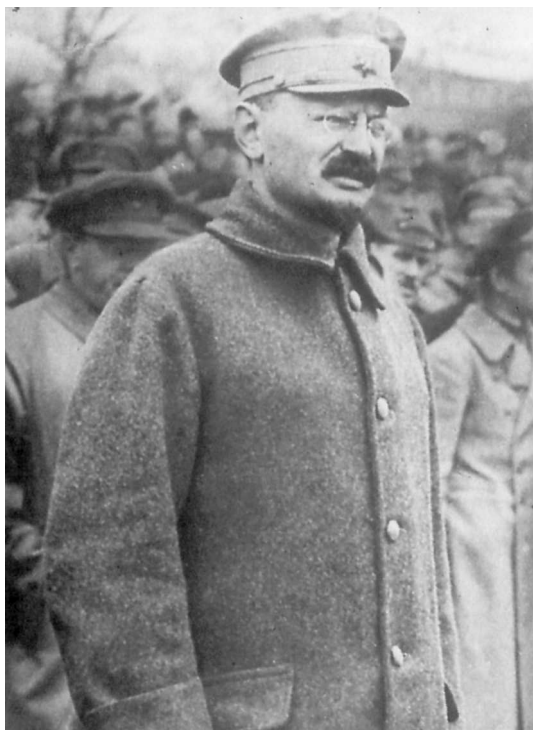
شرط دیگر مانیفست لنین این بود که روسیه از جنگ جهانی اول کناره بگیرد. جنگ باعث مصرف و نابودی تولیدات و ذخایر می‌شد، و نیز دهقانان را از کشتزارهایشان دور می‌کرد و به جبهه می‌فرستاد. تقاضای لنین برای کناره‌گیری از جنگ محبوبیت او را افزون کرد. به این ترتیب در سراسر کشور، پشتیبانی از بلشویک‌ها نیز افزایش یافت.

پاره‌ای از شرایط تزه‌های لنین کاملاً دور از واقع بود، مثلاً او می‌خواست پلیس، ارتش و سیستم بوروکراسی سنتی دولتی را از میان بردارد. ولی دو مورد از تزه‌های وی که سرانجام باعث تکوین نظام بلشویکی و تشکیل اتحاد شوروی گردیدند، عبارت بودند از درخواست لنین برای ملی کردن زمین‌ها و تشکیل جمهوری‌ای از شوراها؛ در این چارچوب حکومتی، سلسله‌مراتبی حاکم بود که از شورا‌های محلی آغاز می‌شد و به شورای عالی و قدرت مرکزی ختم می‌گردید. کمیته مرکزی بلشویک قطعنامه‌ای علیه این تزه‌ها صادر کرد، و کمیته‌های استانی بلشویک‌ها نیز آن‌ها را محکوم کردند. با تمام این احوال، موقعیت رهبری لنین چنان استوار بود که تزه‌های یادشده در زمره مواضع رسمی بلشویک‌ها درآمد.

در این احوال، شخصیت مهم دیگری در انقلاب آماده می‌شد که به روسیه بازگردد.

تبعیدی دیگری بازمی‌گردد

در اوایل ماه مه ۱۹۱۷ رهبر انقلابی دیگری سال‌های تبعید خود را به پایان رساند. لئون د. تروتسکی، رهبر گروه مینشویک‌های میانه‌رو در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، از نیویورک به روسیه بازگشت. در آغاز انقلاب، تروتسکی به اندازه لنین در حزب نفوذ داشت. این مارکسیست مبارز، که ارتش سرخ را سازمان داده بود، به طور کلی میانه‌رو شناخته می‌شد، زیرا مسیری که وی برای رسیدن به سوسیالیسم توصیه می‌کرد، در قیاس با مسیر لنین و بلشویک‌ها ملایم‌تر بود و بیش‌تر جنبه تدریجی داشت. توانایی تروتسکی در کنار آمدن با لنین، عامل مهمی در پیروزی نهایی بلشویک‌ها به شمار می‌آمد. در لحظات بحرانی هنگامی که اتحاد برای پیروزی حیاتی بود، تروتسکی میانه‌رو می‌توانست هم‌مسلمان مینشویک خویش را متقاعد کند که اختلافات ایدئولوژیک خود را با بلشویک‌ها کنار نهند و از لنین پشتیبانی کنند.



لئون د. تروتسکی ارتش سرخ را تشکیل داد.

از دیدگاه صرفاً عملی، اختلاف نظر اصلی بین تروتسکی میانه رو و لنین رادیکال آن بود که تروتسکی تمایل داشت با دولت موقت همکاری کند. به این ترتیب در مجموع جای تعجب نبود که در پایان، این دو رهبر با یکدیگر همکاری کنند.

شکل گیری دولت ائتلافی

در نخستین ماه‌های سال ۱۹۱۷، بیش تر فعالیت‌های انقلابی در مسکو و پتروگراد متمرکز بود. ولی در ماه مه آن سال در سراسر کشور هرج و مرج حکمفرما شد.

گروه‌های انقلابی در ماه مه گردهم آمدند و به رهبری کرنسکی، که در آن

زمان وزیر جنگ بود، با یکدیگر ائتلاف کردند. هدف اصلی این ائتلاف، سازماندهی مجدد ارتش و کنترل فعالیت‌های جنگی روسیه بود. کرنسکی به سرکشی در جبهه‌های جنگ پرداخت، و کوشید حس میهن پرستی سربازان را تحریک کند. ولی در نتیجه «فرمان شماره یک» و نیز هرج و مرج کلی که گریبان کشور را گرفته بود، فروپاشی نظم و انضباط آن قدر پیش رفته بود که به خواهش‌های احساساتی کرنسکی پاسخی داده نشده و آنا رشی گسترش یافت.

لنین و تروتسکی در اواسط ماه ژوئن، اتحادی از بلشویک‌ها و منشویک‌ها تشکیل دادند، که نتیجه‌اش افزایش نفوذ بلشویک‌ها و نیز قدرت آن‌ها برای تغییر مسیر انقلاب در راه سوسیالیسم بود.

ماه ژوئن به آخر می‌رسید که سپاهیان روس اتریشی‌ها را در لئو^۱ مرکز گالیسی^۲ شکست دادند، و ده‌ها هزار اسیر گرفتند. ولی این پیروزی به زودی در کامشان تلخ گردید، و آن زمانی بود

1. Lwow

۲. Galicia: ناحیه‌ای تاریخی واقع در جنوب شرقی لهستان و غرب اوکراین. -م.



کرنسکی (وسط) در جبهه جنگ سپاهیان را تشویق می‌کند.

که سپاهیان آلمانی با حمله‌ای گسترده به نجات اتریشی‌ها شتافتند. سربازان روس نامنضبط، بی‌ساز و برگ و گرسنه به صورتی پراکنده عقب‌نشینی کردند. این خفت و خواری به ناآرامی موجود در روسیه دامن زد و رویدادی شکل گرفت که به واقعه «روزهای ژوئیه» معروف گردید.

روزهای ژوئیه

عقب‌نشینی فاجعه‌بار در مقابل ارتش آلمان در ناحیه لوفو تأثیری تحریک‌آمیز بر ناآرامی ماه ژوئیه داشت، و بی‌نظمی و بی‌قانونی به مرحله خطرناکی رسید. در سوم ژوئیه شورشی ضد دولتی در پتروگراد به وقوع پیوست.

کرنسکی، که در شرف احراز مقام نخست‌وزیری دولت موقت بود، عقیده داشت که آلمان‌ها از پیش‌خبر داشتند که قرار است شورشی در پایتخت به وقوع پیوندد، و لنین و سایر بلشویک‌ها باعث و بانی این بلوا و نیز آگاهی آلمان‌ها از این جریان هستند. به تلافی این امر کرنسکی دستور داد بلشویک‌ها را بازداشت کنند و روزنامه‌های آن‌ها نیز توقیف شود. لنین به فنلاند رفت و در آن‌جا مخفی شد. دیگر رهبران بلشویک نیز برای حفظ جان خویش به اقدامات مشابهی دست زدند.

شورش‌های روزهای ژوئیه باعث بروز اختلافات عمده‌ای در میان گروه‌هایی شد که قصد داشتند در نتیجه انقلاب، اعمال نفوذ کنند. در این میان، به ویژه لنین احساس کرد وقت آن فرا رسیده است که پیوستگی خود را با گروه‌های غیربلشویک بگسلد.

در اواخر ژوئیه، که کنگره بلشویک‌ها تشکیل شد، لنین از فنلاند پیام فرستاد که دیگر زمان همکاری با سایر شرکت‌کنندگان در انقلاب به سر رسیده است. بلشویک‌ها باید خود به راه خویش تن روند.

نظمی نو در کارخانه‌ها

کمیته‌های کارگران که در نتیجه انقلاب ۱۹۰۵ تشکیل شده بودند، با آغاز انقلاب ۱۹۱۷ هدایت بسیاری از جریانات را در کارخانه‌های پتروگراد در دست گرفتند. این جنبش نفوذ سوسیالیست‌ها را در انقلاب مستحکم کرده بود. دیوید ماندل در کتاب کارگران پتروگراد و سقوط رژیم سابق عملکرد این کمیته‌ها را چنین توصیف می‌کند:

تقاضای انتخاب نمایندگانی در کارخانه‌ها، تاریخچه‌ای بس دراز دارد، و در حقیقت، حتی پیش از انقلاب چندین «شورای ریش سفیدها»، که جنبه نیمه قانونی داشتند، در چند کارخانه بزرگ تشکیل شده بود. این کمیته‌ها به عنوان نماینده کارگران در برابر اولیای امور فعالیت می‌کردند. موافقت‌نامه ۱۰ مارس ۱۹۱۷ بین شورای [نمایندگان سربازان و کارگران] و مالکان [کارخانه‌ها]، این کمیته‌ها را قانونی اعلام کرد، و این امکان را فراهم ساخت که در تمام مراکز صنعتی انتخابات این کمیته‌ها برگزار شود... آن‌ها تقریباً در هر جایی کنترل امور داخلی را خواستار بودند... جوهر برداشت کارگران از برقراری نظمی نو در کارخانه‌ها همین بود.

بلشویک‌ها آماده تصاحب قدرت می‌شوند

در حالی که سربازان و کارگران به طور روزافزونی از دولت موقت کرنسکی سلب اعتماد می‌کردند، نقشه بلشویک‌ها برای کسب قدرت عملی‌تر به نظر می‌رسید. با وجود این، بلشویک‌ها مردد بودند. پس از شدت یافتن شورش‌های ماه ژوئیه، بسیاری از سربازان رادیکال آماده شدند که در سوم ژوئیه علیه حکومت دست به اقدام بزنند، ولی اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک آن‌ها را واداشتند که به سربازخانه‌های خود باز گردند. پس از آن، کمیته مرکزی، که از حرکت سربازان قوت قلب گرفته بود، قطعنامه‌ای صادر کرد و خواستار آن شد که دولت موقت از راه قهرآمیز سرنگون شود. بسیاری از میانه‌روهای ناراضی به پشتیبانی از بلشویک‌ها برخاستند. در خلال همان آشفتگی‌های کوتاه مدت، از شورش نان در ماه فوریه تا روزهای ژوئیه، حزب بلشویک و نیز نیروی نظامی اش، «گارد سرخ»، به شیوه‌ای تصاعدی نیرومند می‌شدند. در ماه مه این حزب حدود هشتاد هزار عضو داشت؛ در ماه اوت تعداد اعضای آن به بیش از دویست هزار نفر رسید. ممکن است با در نظر گرفتن کشوری که میلیون‌ها نفر جمعیت داشت این رقم به نظر اندک بیاید، ولی در مقایسه با سایر گروه‌های انقلابی چنین نبود. بلشویک‌ها تبدیل به نیروی سیاسی عظیمی می‌شدند، و یک عامل مهم در تقویت آنان، پشتیبانی روزافزون دهقانان در سراسر کشور بود.

دهقانان از لنین به خاطر فلسفه کمونیستی‌اش پشتیبانی نمی‌کردند؛ حتی فقط تعداد اندکی از آنان از این فلسفه اطلاع داشتند. ولی دهقانان بر این باور بودند که بلشویک‌ها قصد دارند زمین‌ها را از مالکان نیرومند بگیرند و آن‌ها را به دهقانانی بدهند که نسل اندر نسل بر روی این املاک بزرگ کار کرده بودند. آنان نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که ظرف مدت کوتاهی همان بلشویک‌ها تحت نام «اشتراکی کردن» زمین‌ها را باز پس خواهند گرفت. در خلال آن دوران، دهقانان پشتیبان لنین بودند. پشتیبانی آنان نیز به سهم خود به لنین امکان داد که سازش را کنار نهد.

بلشویک‌ها از هنگام شورش ماه فوریه، ماه‌هایی را صرف فراهم آوردن پشتیبانی عمومی کردند و این نه تنها برای به چنگ آوردن قدرت، بلکه برای نگهداری آن نیز لازم بود. سرانجام با پشتیبانی‌های فزاینده، بلشویک‌ها آماده عمل شدند.

انقلاب اکتبر

با کمال تعجب، پیروزی نهایی بلشویک‌ها به آسانی صورت گرفت. مراحل اساسی انقلاب اکتبر به دست تروتسکی به مورد اجرا گذاشته شد، زیرا لنین هنوز در خفا بود، و از آن بیم داشت که مبادا دوباره همان شقاق روزهای ژوئیه بین مخالفان دولت موقت رخ دهد. تروتسکی به عنوان رئیس کمیته نظامی انقلاب و نیز رئیس شورای نیرومند پتروگراد در صحنه می‌درخشید. در جوّ پر هرج و مرج فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷، تعداد گیج‌کننده‌ای از شوراها، کمیته‌ها، مجامع، جناح‌ها، ائتلاف‌ها و سایر گروه‌های حاکم، تلاش کردند جابجایی در قدرت دست و پا کنند. عمر پاره‌ای از این نهادها از چند روز تجاوز نمی‌کرد.

ریچارد پایپس بر این باور است که کودتا در دو مرحله رخ داد: اول طی حوادث آوریل و ژوئیه، و پس از آن، در اکتبر، که کودتای نهایی بود. وی در این باره چنین می‌نویسد: «در مرحله اول لنین کوشید در پتروگراد از راه تظاهرات خیابانی، که به وسیله نیروهای مسلح حمایت می‌شد، قدرت را به دست گیرد.» رهبر مرحله دوم تروتسکی بود، زیرا لنین هنوز در فنلاند به سر می‌برد. تروتسکی «تدارک بلشویک‌ها را برای به دست گرفتن قدرت، پشت‌ظاهر کنگره شوراها [که ساختگی و غیرقانونی بود] پنهان کرد، در حالی که باطناً بر نیروهای ویژه ضربتی تکیه داشت تا مراکز اصلی حکومت را تصرف کند.»^(۸)

در تاریخ ۲۴ اکتبر، لنین از مخفیگاه خود سر بر آورد و فرماندهی سرنگون کردن دولت موقت را به دست گرفت. در آن شب بلشویک‌های شورشی کنترل پل‌ها، خطوط راه‌آهن و

سرخوردگی یک آنارشویست

اما گولدمن، آنارشویست آمریکایی متولد روسیه که در سال ۱۹۱۹ به روسیه بازگردانده شد، در کتابش به نام سرخوردگی من در روسیه احساس بی‌پرده خویش را در خصوص زندگی پس از انقلاب شرح می‌دهد:

تقریباً همه کسانی که با آن‌ها دیدار می‌کردم، هر چند که به لحاظ سیاسی اختلاف عقیده گسترده‌ای داشتند، داستان واحدی را برایم تعریف می‌کردند، داستان موج عظیم انقلاب، روحیه عجیبی که همه مردمان را به پیش راند، قدرت توده‌ها، نقش بلشویک‌ها به عنوان نماینده و سخنگوی افراطی‌ترین انقلابیون، و بالاخره خیانت به انقلاب پس از به دست آوردن قدرت... آن‌ها گفته‌های خود را با [بسیاری] شواهد و مدرک تأیید می‌کردند... از زجر و آزار رفقای خود سخن می‌گفتند، از تیرباران مردان و زنان، از جنایات بی‌حاصل، از ویرانی و خرابکاری...

بیش تر روش‌ها [ی حکمرانی بلشویک‌ها] از درک نکردن خوی و خصلت مردم روسیه و نیازهای آنان سرچشمه می‌گیرد، و نیز از دلمشغولی دیوانه‌وار به دیکتاتوری که حتی دیکتاتوری پرولتاریا هم نیست،

بلکه دیکتاتوری گروه کوچکی است بر پرولتاریا.

هنگامی که من مسئله شوراها را خلق و انتخابات را پیش می‌کشیدم، میهمانانم تبسم می‌کردند. «انتخابات! چنین چیزی در روسیه وجود ندارد، مگر آن که تهدید و تروریسم را انتخابات بنامید.» فقط با این تمهیدات است که بلشویک‌ها حائز اکثریت می‌شوند.

چندتایی منشویک، انقلابی سوسیالیست یا آنارشویست اجازه دارند درون شوراها بخزند، ولی آن‌ها شانس این را ندارند که برای سخنان خود گوش شنوایی پیدا کنند.



اما گولدمن، آنارشویستی پرشور که مدتی بس دراز در جستجوی چیزهایی خلاف پسند عامه بود.

خطوط تلفن را به دست گرفتند. کرنسکی، که در کاخ زمستانی بود، به این نتیجه رسید که دولت موقت وی در حال سقوط است، و شروع به تدارک مقدمات فرار کرد. نه تنها از آن کاخ، بلکه از کشور. وی تا زمان سرنگونی دولت موقت، رهبر آن بود، ولی سرانجام به نیویورک گریخت، جایی که در آن زندگی میانه حال آرامی را تا زمان مرگش در سال ۱۹۷۰ گذراند.

سایر اعضای دولت موقت بازداشت شدند. انقلاب اکتبر، و در واقع انقلاب روسیه، به شیوه‌ای قاطع به دست بلشویک‌ها، به ویژه لنین، افتاده بود. آن گونه که رابرت دانیلز تاریخ‌نگار می‌گوید، «همانند جابجایی حکومت تزاری با دولت موقت، انتقال قدرت به شوراهای تقریباً در همه جای کشور با خشونت نسبتاً اندکی، به سرعت پذیرفته شد.»^(۹)

با این حال، تلاش برای کسب قدرت به پایان نرسیده بود، زیرا بلشویک‌ها هنوز هم می‌بایست موضع خود را مستحکم کنند. پیش از آن که لنین بتواند کنترل کشور را قاطعانه به چنگ آورد، متأسفانه جنگ داخلی خونینی پیش روی مردم روسیه بود.

دوران لنین: ۱۹۱۷-۱۹۲۴

شکی نیست که لنین، رهبر بلشویک‌ها، در انقلاب پیروز شد. تاکتیک‌های پیروزمندان‌اش شامل انحلال یکجانبه مجلس نمایندگان، دادن وعده‌های دروغین، و بالاخره پشت سر گذاشتن مخالفانش بود. لنین وعده دموکراسی داد، و رژیم توتالیتر و سرکوبگر عرضه داشت. او به دهقانان وعده توزیع مجدد زمین داد، و مزارع اشتراکی دولتی را تحویل داد. لنین به نواحی غیر روسی که امپراتوری روسیه آن‌ها را تصرف کرده بود وعده استقلال داد، و جماهیر شوروی را عرضه کرد. او زمینه همه حکومت‌های کمونیستی آتی را فراهم آورد.

یان‌گیری تاریخ‌نگار هدف فوری لنین را پس از به دست آوردن قدرت بدین سان توصیف می‌کند:



لنین با فراهم آوردن زمینه همه حکومت‌های کمونیستی آتی، در انقلاب پیروز شد.



پس از انقلاب، دهقانان گرسنه در زباله‌ها به دنبال غذا می‌گردند.

لنین در دولت و انقلاب، دقیقاً مراحلی را تنظیم و عرضه کرد که برای برانداختن جامعه سرمایه‌داری و ایجاد نظامی نو لازم بود... او می‌دانست که بی‌درنگ باید از راه پشتیبانی عامه مردم، به ویژه توده دهقانان، موضع حزب را مستحکم کند.^(۱۰)

برای موفقیت، لازم بود که لنین نشان دهد مشغول اجرای وعده‌هایش در مورد زمین و صلح‌طلبی است. ولی او به راستی قصد نداشت اصلاحاتی در مورد زمین به عمل آورد. در عوض، کوشید تا دهقانان را مجاب کند که هدف اصلی او، یعنی اشتراکی کردن دولتی زمین، برابر است با همان توزیع مجدد زمین. کارش نتیجه نداد.

در این احوال، پیش از آن که لنین بتواند به وعده‌هایی پردازد که به توده‌ها داده بود، کوشید کنترل حزبی را بر کشور مستحکم‌تر سازد. انقلاب اکتبر پایان تلاش بلشویک‌ها برای کسب قدرت نبود.

بلشویک‌ها به قدرت می‌رسند

انقلاب اکتبر، که فرمانروایی بلشویک‌ها را استوار کرد، بیش‌تر نوعی چنگ انداختن به قدرت یا کودتا بود تا انقلابی واقعی. تزار عزل شده بود و دولت موقت که کوشیده بود جای او را بگیرد در